

نامه خلیل ملکی به دکتر مصدق با عنوان
«پدر بزرگوار ملت ایران»، در تاریخ، اسفندماه ۱۳۴۱

به نقل از صفحات ۴۶۳ تا ۴۸۶ کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی بقلم دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان - انتشارات «کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران» - هانور - آلمان

این نامه همچنین در صفحات ۶۴ تا ۹۰ کتاب «نامه های خلیل ملکی»، به چاپ رسیده است. گردآورنده و انتشار از سوی امیر پیشداد - محمدعلی همایون کاتوزیان - نشر مرکز، تهران - چاپ اول ۱۳۸۱ .

نامه خلیل ملکی به
دکتر مصدق

طرح این نامه را از حدود پنج ماه پیش که تقاضای گذرنامه کردم در نظر داشتم . بمناسبت مشکلات مربوط به گرفتن اجازه خروج و اخذ گذرنامه اینهمه طول کشید و مناسفانه اینک مصادف با ایامی می شود که دوستان جبهه ملی ما دچار زندان گردیده اند . اخلاقاً ناراحت هستم که در این موقعیت این نامه گفتمیز و انتقادی را حضورتان می فرستم . جای بسی تأسف است که از این همه شور و شوق نسل جوان و زبان و خسارت و شکنجه که سران با سجنه نهضت می کشند ، به مناسباتی که در زهر به عرض می رسد ، نتیجه ای حاصل نمی شود . در هر حال ، روا ندیدم بمناسبت این نکته احساساتی و عاطفی از فرستادن یک تحلیل منطقی

و واقع بینانه به حضورتان صرف نظر کنم .

پدر بزرگوار ملت ایران ،

در این موقع که با کمال تأسف و با خاطراتی که بیشتر تلخ و دردناک است ایران را برای ماهها ترک می‌کنم سخت این احتیاج عمیق قلبی را احساس می‌کنم که شمعای از آنچه بر نهضت ملی ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشته است و به مبارزات گروه‌های سیاسی ارتباط دارد حضورتان گزارش دهم .

نهضت ملی ایران اکنون در شرایط سختی قرار گرفته است و همه چیز نشان می‌دهد که هیأت حاکمه توانسته است وضع خویش را محکم کند و خود را از بن بست که در آن قرار گرفته بود باز برای مدتی نجات دهد و نهضت ملی ایران را از صحنه فعال سیاست کنار زند . ولی آنچه پیش آمده جبری نبود ؛ برای نهضت ملی ایران ، در دو سال اخیر ، یک فرصت تاریخی دیگر به وجود آمده بود که متأسفانه از دست رفت . در فاصله ابطال انتخابات اول دوره بیستم تا انحلال مجلسین و پس از آن ، هیأت حاکمه در بدترین وضع قرار داشت . فساد حتی بیش از امروز سراسر دستگاههای اداری را فرا گرفته بود ، بحران اقتصادی عظیمی کشور را تهدید می‌کرد و یک بحران بزرگ اجتماعی نیز بر اثر مجموعه شرایط داخلی و خارجی بروز کرده بود . هیأت حاکمه برای برطرف کردن بحران اقتصادی - اجتماعی و نارضایتی شدید مردم هیچ راه حلی نداشت . روابط دستگاه حاکم با دولت شوروی به حدناکتر بحران رسیده بود و دولت کندی (که تازه روی کار آمده بود) با پند گرفتن از دولت پمپین آمریکا در صدد بود که به جای نکیه بر هیأت حاکمه ، فاسد در پی جلب نظر نیروهای ملی و مترقی باشد ، و بهمین مناسبت ، در آن زمان ، از دادن کمک به هیأت حاکمه ایران خودداری می‌کرد .

مجموعه این احوال سبب شد که یک فرصت تاریخی برای نهضت ملی ایران به وجود آید و در صورتی که درست عمل می‌شد ، به آسانی ممکن بود

نهضت ملی اینکار عمل را به دست گیرد و هیأت حاکمه، فاسد را از صحنه سیاست خارج کند. ولی متأسفانه، به سبب فقدان یک رهبری آگاه و متحرک و نیرومند و به علت عدم تشخیص شرایط داخلی و خارجی از طرف سران جبهه ملی، این فرصت تاریخی از دست رفت.

در تعامی این مدت ما، چه از راه مذاکره، خصوصی با سران جبهه ملی و چه از طریق تجزیه و تحلیل دقیق اوضاع در انتشارات خود، راه درست را به رهبران و به مبارزان نشان دادیم. ولی متأسفانه توجهی نشد. در تعامی این مدت تا این اواخر که فرصت از دست رفت، سران جبهه ملی دادن هرگونه برنامه را برای نهضت ملی ایران خیانت و یا دست کم باعث "ایجاد تشتت" معرفی می‌کردند. تا آن که سرانجام پس از آن که کار از کار گذشت در کنگره جبهه ملی "برنامه آی را تصویب کردند.

نتیجه تمام این ندانم کاری‌ها و اشتباهات حیرت‌انگیز سران جبهه ملی به آنجا انجامید که همه از چند و چون آن آگاهند، بدین معنا که جبهه ملی در این دور مبارزه را باخت و هیأت حاکمه موفق شد که در شرایط کنونی دهقانان را (دست کم برای مدتی) بفریبد، روابط خود را با دولت شوروی بهبود بخشد و برزبدنت‌کندی را سرانجام متقاعد سازد که موقعیت رژیم حاکم را تبریک بگوید و رهبری بلاسازع شاه را تصدیق کند.

به موازات قدرت یافتن هیأت حاکمه، جبهه ملی رو به ضعف رفت و نه تنها موفق به جلب کارگران و دهقانان نشد، بلکه اکنون رهبری جبهه مورد حملات و انتقادات شدیدی از طرف وفادارترین مؤمنان خود و مخصوصاً دانشجویان طرفدار جبهه ملی قرار گرفته است.

به ضمیمه این نامه، من بعضی از انتشاراتی را که در آن شرایط و اوضاع واحوال جامعه ایران را تشریح کرده‌ام راه درست مبارزه را به رهبران و مبارزان نشان داده‌ایم خدمتتان تقدیم می‌کنم. با مطالعه آنها تصدیق خواهید فرمود که ما به سهم خود آنچه در قوه داشتیم برای نجات نهضت ملی ایران و روشن ساختن راه مبارزه کوشیدهایم. اکنون، پس از این مقدمه مختصر،

اجازه می‌خواهم گزارش مختصری از فعالیت‌های پس از بیست و هشتم مرداد سازمان خودمان: حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) و عناصر نهضت ملی را بطور کلی به اطلاع برسانم.

ماها پیش از کودتای ۲۸ مرداد از طرف ارگان‌های دولتی بوسیلهٔ مأمورینی که در حزب توده داشتند گزارشی از وضع داخلی حزب توده تهیه شده بود که رئیس شهربانی وقت آن جناب قسمت مربوط به حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) را به این جانب نشان داد تا از مفاد آن مطلع باشم. به موجب این گزارش (که خوب محتوای آن را به خاطر دارم) رهبری حزب توده از این که افراد نسل جوان در مدارس و دانشگاه هنگامی که می‌خواهند در سیاست داخل شوند مانند گذشته در حزب توده متشکل نمی‌شوند بلکه بیشتر به حزب زحمتکشان (نیروی سوم) روی می‌آورند، نگران گشته بود. گفته شده بود اگرچه در کلاس‌های بالای دانشگاه هنوز حزب توده اکثریت دارد، ولی در کلاس‌های پائین "نیروی سومی‌ها" اکثریت پیدا کرده‌اند. رهبری حزب توده تصمیم می‌گیرد (و این نکته در آن گزارش به صراحت و به تفصیل ذکر شده بود) که سه گروه از عمال خود را به حزب نیروی سوم بفرستد: گروهی بعنوان "سمپاتیزان"، گروهی بعنوان عضو ساده و نیز عده‌ای از افراد برجسته ولی ناشناس که با خدمت به حزب بتوانند در رهبری رسوخ کنند و مجموعاً "در حزب قدرت پیدا کنند". وظیفهٔ عمدهٔ این سه گروه این بود که در داخل حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) بطور مصنوعی دو جناح به وجود آورند: یکی "جناح ضد دربار و جمهوری خواه" و دیگری "جناح درباری" که خلیل ملکی را مصنوعاً و با بوق و کرنا در رأس "جناح درباری" معرفی کنند و با ایجاد برخورد و اصطکاک، و "بی‌آبرو کردن" جناح درباری ساختگی، نیروی سوم را بعنوان یک حزب در حال رشد کمی و کیفی از هم بپاشند. البته، همان طور که جناب‌عالی اطلاع دارید، توطئه بر علیه حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) منحصر به دستگاه رهبری حزب توده نبود و همچنان که اصطلاح پرمعنای "تودهای - نفتی" حاکمیت، هیأت حاکمه نیز در این توطئه

و برای رسیدن بهمان مقصود سهیم و شریک بود .

من ابتدا از آن توطئه دوم خبر نداشتم ، ولی پس از بازگشت از فلک - الافلاک از آن باخبر شدم . پس از کودتای ۲۸ مرداد ، دستگاه حاکم مرا با نودم‌هایها به فلک الافلاک فرستاد . من در دوران رضاشاهی که آن جناب نیز در بند بودید بیش از چهار سال زندانی و تبعید بودم و به مناسبت مبارزات اجتماعی که در زندان داشتیم با زندان ناریک ، با زندان انتظامی ، در بند دزدها و جنایتکاران و بارها تازیانه خوردن و امثال آن آشنائی داشتم . اما تمامی این شکنجه‌ها توأم با شور و شوق انقلابی و در همراهی با رهروانی بود که متفقاً " برای یک هدف مشترک می‌جنگیدیم . حال آن که آنچه در فلک‌الافلاک در انتظار من بود یک شکنجه روحی از نوع جدید است که در تمامی ادوار گذشته تاریخ نظیر ندارد و از اختراعات قرن بیستم است . من در آنجا در یک محیط کینه و نفرت غوطه‌ور بودم . این که انسان نک و تنها در میان گروهی زندانی باشد که هم‌زمان سابق او بوده‌اند ولی به او به نظر یک دشمن و خیانتکار می‌نگرند عذاب الجمی است که تنها کسانی که در معرض آن باشند به درجه خردکندگی آن پی می‌برند - و من درین جا قصد تشریح آن را ندارم . سال‌ها بعد از آن که از زندان آزاد شدم ، بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ، پسر مرحوم ملک الشعراء بهار - که از افراد برجسته حزب بوده در فلک‌الافلاک بود - از آن حزب برگشت و هفت‌هفتای یکبار پیش من می‌آمد . او برای من حکایت کرد که رفقای حزبی‌اش نقشه قتل مرا در فلک - الافلاک کشیده بودند به این ترتیب : گویا فرار بود خسرو فشقائی قیام کند و خرم‌آباد را فتح کند و مقارن همین احوال ، افسران توده‌های که در قسمتی از فلک‌الافلاک زندانی بودند قیام کنند و کنترل زندان را به دست گیرند و برای من نیز پیش بینی شده بود که قبل از رسیدن فشقائی‌ها به داخل دژ یک هیأت سه نفری مرا " محاکمه " و فی‌المجلس اعدام کنند .

بعدها ، پس از انتشار قسمتی از یادداشت‌های من و اظهارات مهندس فاسی (که در فلک‌الافلاک با من هم اتاق بود) به مدیر مجله فردوسی و

فاش شدن نوطنه برای کشتن من، گویا عده‌ای به سرلشکر دادستان ایراد کرده بودند که چرا ملکی را تنهائی با آنهمه تودهای به یک محل فرستاده است. سرلشکر دادستان در مجله "فردوسی" در این باب مقالهای نوشت و ضمن دفاع از خودش نوشت که پس از ۲۸ مرداد تنها دو دسته باقی مانده بودند که فعالیت مؤثر داشتند یکی حزب توده و دیگری نیروی سوم. و چون ملکی در خفاگاه خودش و پس از بازداشت شدن در زندان تهران هم راحت نمی‌نشست و به رفقاییش دستورانی می‌داد، ناچار شدیم او را همراه تودهای ها به فلک - الافلاک تبعید کنیم.

البته سرلشکر دادستان این مسأله را کاملاً مسکوت گذارد که در مقابل تبعید من به فلک الافلاک دست جناح ظاهراً "جمهوری خواه" را در نیروی سوم کاملاً باز گذاشته بود تا با تبلیغات علیه جناح موهوم "درباری" و خرابکاری در حزب، مبارزان حزبی را نومید و دلسرده کنند و به مقصود اصلی خود که متلاشی ساختن نیروی سوم بود برسند. در حالی که اعضا هیأت اجرائیه حزب و کادر درجه اول و حتی افراد ساده ولی فعال حزبی هر روز گرفتار می‌شدند، این عناصر "ضددربار و جمهوریخواه" تا پس از تصویب شدن امتیاز کنسرسیوم حتی یک ساعت هم بازداشت نشدند. رهبری این نوطنه بادو نفر بود: یکی از این دو نفر پسر مردی است که به گفته آن جناب "پدرانیش از حجاز به ایران آمدند" و برای اغوای یکی از وزیران جنابعلی حبله‌ها به کار بردند تا آن نامه کذائی در رادبو خوانده شد. اگر "پدر" سهم وزرای آن جناب بود، "پسر" نیز سهم ما بود که "وظیفه" خود را به نحو دیگری انجام داد!

بهر صورت پس از آزاد شدن من از زندان جلساتی برای رسیدگی به این خیانت تشکیل دادیم و بازده نفر از حزب اخراج شدند - از جمله همان دو نفری که رهبری نوطنه را به دست داشتند: خنجی و حجازی. شرح خیانت این افراد و دلایل آن در همان زمان از طرف تشکیلات حزب ما چاپ و منتشر شد، که نسخهای از آن همراه این نامه تقدیم می‌شود. اگر من در این جا به شرح

این موضوع پرداختن تا حدی به این دلیل است که این دو نفر خیانتکار بعدها به جبهه ملی رفتند و هرچه ما به رهبران جبهه تذکر دادیم که مواظب آنها باشند توجه نکردند، سهل است، مهم ترین مسئولیت های تشکیلاتی و تعلیماتی جبهه ملی را در اختیار آنان گذاشتند و دو نفر خائن را از روی ندانم کاری تبدیل به دو نفر از رهبران جبهه ملی کردند. و اینک که خیانت های آنان به افکار عمومی و به جبهه ملی فاش شده از همه سو فریاد اعتراض مبارزان و دانشجویان جبهه ملی به این جریان برخاسته است.

درین جا باید اضافه کنم آنچه من پس از بازگشت از فلک الافلاک دیدم و شدیدترین ناراحتی های روحی از روبرو شدن با آن به من دست داد، تنها چند پروتوس (Brutus) که خائن از آب درآمد بودند نبود، بلکه ناسفا و راین بود که افراد و سران دیگر گروه ها و احزاب ملی نه تنها برای برطرف کردن شکاف و نفاق کاری انجام نمی دادند، حتی از بروز آن به مناسبت حسادت و رقابت و سایر امراض روشنفکرانه که خود آن جناب با نظائر آن زیاده سر و کار داشتند، خوشحال بودند و به آن نام می زدند و بدبختانه هنوز هم در همان راهها سیر می کنند.

این امراض فکری و روحی روشنفکرانه به همراه عدم آگاهی اجتماعی و سیاسی و نداشتن خصلت رهبری، بزرگترین مانع و مشکل نهضت ملی پس از کودتای ۲۸ مرداد بوده است زیرا پیش از آن، رهبری بلا منازع جنابعالی و شخصیت بارزتان مافوق همه و آشنی دهنده همه بود. هر چند تا حدودی در دوره رهبری جنابعالی نیز از رهگذر صاحبان این امراض روشنفکرانه زبان هائی به نهضت ملی ایران وارد آمد.

هسین روحیه انحصارطلبی و تشنت و نفاق و دیگر کمبودها در رهبری است که در اغلب کشورهای مشابه ایران نیز وجود دارد و بهمین مناسبت رهبری را از دست سیاستمداران خارج کرده و به دست ارتشیان بانقوی یا بی نقوی نهاده است. در محیط ارتشیان پرهیزکار عوض نفاق و تشنت و حسادت، حسن همفطاری و همدردی و همبستگی توأم با انضباط وجود دارد و این همان چیزی

است که سیاستمداران احزاب و گروه‌های ملی زیاد به آن احتیاج دارند. باری، پس از کودتای ۲۸ مرداد ما به سهم خود کوشیدیم تا حد امکان از سوئی صدای نهضت ملی ایران را به گوش جهانیان برسانیم و از سوی دیگر برای نهضت ملی ایران مکتبی به وجود آوریم و شرایط را آماده کنیم که زمانی که فرصت تاریخی دوباره پیش آید نهضت ملی ایران برای بهره‌داری از آن آمادگی داشته باشد.

هنگامی که سؤاله، قرارداد کنسرسیوم مطرح شد، علاوه بر انتشارات مخفی دیگر در این مورد یک نشریه مخفی بطور پللی‌کپی تهیه شد که نسخه‌ای از آن را تقدیم می‌کنم. ما لازم دانستیم علاوه بر نشریات مخفی در مجلس فرمایشی نیز تربیونی به دست آوریم تا صدای ملت ایران را علیه قرارداد کنسرسیوم - که مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود - به گوش جهانیان برسانیم. برای این منظور مخصوصاً آقای درخشش آمادگی بیشتری داشت. ما در سابق با درخشش تماس‌هایی داشتیم و به مناسبت مبارزهای که در داخل جامعه، لیسانسیه‌های دانشسرای عالی وجود داشت ما همواره کمک‌های فکری و سازمانی لازم را به آقای درخشش می‌کردیم در عین این که با ایشان اختلافانی داشتیم، معهذا تا حدود لازم به ایشان کمک می‌کردیم. بهر صورت با آقای درخشش صحبت کردیم و او هم آمادگی خویش را برای مخالفت با قرارداد کنسرسیوم اعلام کرد. متعاقب آن اشخاص مختلفی برای آقای درخشش مطالبی فرستادند و از جمله آقای مهندس حسینی نیز مطالبی در این مورد تهیه کرد، که آقای درخشش مجموعه آنها را به ما داد تا سخنرانی او را تنظیم کنیم. یک نسخه از این سخنرانی خدمتتان تقدیم می‌شود. مطالب فنی این سخنرانی بطور عمده توسط آقای مهندس حسینی و یکی از دوستان ایشان از مجلات خارجی مربوط به صنعت نفت ترجمه شده است و مطالب اجتماعی و سیاسی و قضاوت‌ها و تفسیرهای مربوط را ما اضافه کردیم.

پس از تصویب شدن قرارداد کنسرسیوم و به وجود آمدن ثبات نسبی در وضع هیأت حاکمه ایران، ما به این نتیجه رسیدیم که باید از تمام امکانات

موجود برای فعالیتهای اجتماعی و مطبوعاتی استفاده کرد و سعی و کوشش‌هایی در این زمینه صورت گرفت که منجر به انتشار مجله "ماهانه" "نبرد زندگی" گردید. جریان به این ترتیب بود که آقای محمود افشار پسر بزمین لشکر در عین این که دانشجوی دانشکده حقوق بود، موفق شده بود با به دست آوردن گواهی کپرسن، وکیل مجلس هم بشود. او خیال داشت یک مجله "هفتگی" مصور تأسیس کند، ولی جمعی از رفقای دانشجویی ما که با او همکلاس و دوست بودند با وی در این زمینه صحبت کردند و سرانجام او را متقاعد کردیم که یک مجله "ماهانه" تئوریک به وجود آورد. بدین ترتیب "نبرد زندگی" به وجود آمد و در اوایل کار از همکاری و حمایت آقایان دکتر پیرنیا و دکتر جزائری و حمید بختیار نیز برخوردار بود ولی بزودی منحصر به نویسندگان خاص خودمان شد. آقای محمود افشار در دوره بعدی به نمایندگی مجلس انتخاب نشد و آن را معلول همکاری با ما دانست و بهمین دلیل از انتشار مجله (که تنها کمک مالی آن مربوط به او بود) خودداری کرد. اما نشریات ما جای خود را باز کرده بود و عملاً به نام و به عنوان "ارگان تئوریک نهضت ملی" تلقی می‌شد و بدون کمک مالی زیاد هم دیگر می‌توانست روی پای خود بایستد. ما این نشریات را به شکل کتاب‌های ماهیانه ادامه دادیم و مختصر کمکی که برای ادامه آن لازم بود از طریق تشکیلات و اعانات مختصر علاقه‌مندان تأمین می‌شد. درین دوران، چندین هزار صفحه "نبرد زندگی" و بعد "علم و زندگی" و سایر نشریات و ترجمه‌ها منتشر شده است. آزمایش‌های اجتماعی دوران پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای آسیائی و افریقائی و آمریکای لاتین در این نشریات مورد بحث و مطالعه قرار گرفته و به این ترتیب برای تربیت و شکل دادن سربازان نهضت ملی و به وجود آوردن و تکمیل دکنترین نهضت ملی خدمتی انجام گرفته است.

در این دوران، توقیف‌های بی‌دری و کتاب سوزاندن‌های شهربانی و سازمان امنیت و اخیراً اداره تبلیغات مشکلات عادی فراوانی بر سر این نشریات به وجود آورده است. اخیراً نیز قسمتی از مطبوعات چاپ شده ما

توقیف و سوزانده شد و بهمن مناسبت مبالغی به چاپخانه کیهان بده کاریم . مدت دراز است (از اواسط دولت امینی) که اصولاً نشریات ما توقیف شده و امکان انتشار هیچ نشریه علنی را نداریم . در این جا به این نکته لازمست اشاره کنم که فعالیت‌های مطبوعاتی مکتب اجتماعی ما منحصر به فعالیت‌های خاص مطبوعات خودمان نیست ؛ در مطبوعات اعم از روزنامه‌های مهم و مجلات و نشریات دیگر عده زیادی از پرورش یافتگان این مکتب وجود دارند که تا آنجا که مقدورشان باشد در بالا بردن سطح فکر مردم و انتشار مطالب آموزنده کوشش می‌کنند .

در طول این مدت ، ما همواره کوشیدیم تا عده‌ای از سران مورد اعتماد نهضت را راضی و تشویق کنیم که گرد هم آیند و اوضاع جهانی و داخلی را بررسی کنند و تا آنجا که ممکن باشد در راه به وجود آوردن یک سازمان برای نهضت ملی ایران و دست کم برای به وجود آوردن یک رهبری برای زمانی که فرصت تاریخی به وجود آید نشریک مساعی نمایند . از جمله در یکی از شماره‌های دوره اول " نبرد زندگی " تحلیلی از گذشته برای ترسیم راه آینده بعمل آمد و در همان شماره پیشنهاد شد که تمام عناصر نهضت ملی ایران با هر اسم و رسم که بودند و هستند ، در حدود وجوه مشترکشان ، در یک کانون جمع شوند و جامعیتی به وجود آورند و اصول این جامعیت نیز پیشنهاد شده بود . در دنبال انتشار این پیشنهاد ، عده‌ای از دوستان ما با آقایان صالح و دکتر معظمی و امیرعلائی در این زمینه تماس گرفتند . تمایل آنها را بعاین پیشنهاد جلب کرده بودند . پس از آن با آقایان صالح و امیرعلائی و دکتر معظمی در این زمینه مذاکراتی کردیم ، اما بالاخره مطابق گفته صریح آقای صالح دوستان حزب ایرانیشان مانع از ایجاد این وحدت گردیدند . من حداقل را به آقای صالح پیشنهاد کردم و گفتم که بقیه در آینده فرصتی به دست خواهد آمد و در این دوران رکود وظیفه رهبران است که مسائل مختلف را مورد بحث و بررسی و تصمیم قرار دهند تا هنگامی که فرصت پیش آمد آمادگی کافی داشته باشند . و بعد از آقای صالح پرسیدم : اگر امروز فرصتی پیش آمد آیا شما

می‌دانید چه باید بکنید؟ ایشان جواب دادند که واقعاً نمی‌دانم و اگر امروز به من تکلیفی شود باید رد کنم. بهر صورت، در عمل، حتی جملات کوچکی هم که برای بحث و مذاکره بود دیگر تشکیل نشد تا آن که گرمای انتخابات آزاد "ناگهان بسیاری را از لانه بیرون کشید."

اینک به عرض می‌رسد تنها سازمانی که بدون کوچک‌ترین اغراق در این دوران سکوت و رکود هم از لحاظ سازمانی و هم از لحاظ مطالعه و غنی‌ساختن دگرترین نهضت ملی دوران پیش از کودتای ۲۸ مرداد را به مرحله تاریخی جدید متصل کرده و یک هفته هم فعالیت سازمانی خود را تعطیل نکرده و با وسعتی کم یا بیش ادامه داده است، چه در ایران و چه در خارج از کشور، همین نیروی سومی‌ها بودند که به نام نیروی سوم، هواداران نبرد زندگی، هواداران علم و زندگی، هواداران سوسیالیسم و بالاخره جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران مبارزه منظم و راهنمایی‌کننده را ادامه دادند. راهنمایی‌ها و کوشش‌های سازمان دهنده، ما هرگز محدود به خودمان نبوده و نیست. علی‌رغم نفاقها و تشنگی‌ها و حسادت‌های کودکان، دیگران ما همواره مجموعه نهضت را منظور و هدف قرار دادیم و با خونسردی و از خود گذشتگی همیشه مصالح نهضت وسیع و جبهه ملی ایران را در نظر داشته‌ایم. در زمان شور و شوق اولیه دوران اخیر در دانشگاه و در زمان تحصن سران جبهه ملی در سنا، علم و زندگی هفتگی (که تا سی هزار نسخه چاپ می‌شد و پس از توقیف دست به دست می‌گشت و به قیمت‌های گزاف فروش می‌رفت) همواره از مصالح جبهه ملی بهتر و وسیع‌تر از خود آنها دفاع می‌کرد و در عمل، روزنامه ما رابط جبهه ملی ایران با شهرستان‌ها و بطور کلی با توده مردم بود. عکسها و مطالبی که در علم و زندگی چاپ می‌شد و به شهرستانها و اروپا و آمریکا فرستاده می‌شد یک شور و شوق انقلابی بین دانشجویان شهرستانها و دانشجویان ایرانی در اروپا و آمریکا به وجود آورد.

اینک به بعضی از وقایع سیاسی دوران اخیر اشاره می‌کنم: پس از آن که شاه انتخابات اولیه را لغو کرد، آقای علم سه جلسه دو ساعته با من ملاقات

کرد و سعی کرد تا مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات بعمل آورم. مناسبات آقای علم با من از آنجا بود که در یکی از شماره‌های "نبرد زندگی" از برنامه اصلاح ارضی‌ای که آقای علم به نام حزب مردم مطرح کرده بود یک انتقاد کوبنده صورت گرفته بود. در دنبال آن، آقای علم چند بار از ما تقاضای همکاری کرده بود، ولی من بهایشان گفتم که همکاری ما با ایشان در چهارچوب دستگاه حاکم فعلی عملی نتواند بود. بهر صورت ارتباط دوستانه‌ای با ایشان باقی ماند و به سابقه آن آشنائی ملاقات مزبور بعمل آمد. در آن روزها، رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین‌المللی و محلی خود را ضعیف حس می‌کرد و حاضر بود امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد. همین اصرار به این که من به ملاقات شاه بروم، از دلایل همین ضعف بود. من به آقای علم گفتم: چرا من نتوانی به ملاقات بروم؟ آیا بهتر نیست که چند نفر از سران نهضت ملی دعوت شوند و من هم به‌معیت آنها؟ او گفت: شما بیانیه جامع‌نشان را انتشار دادهاید و موقعیت خود را نسبت به احترام به قانون اساسی معین کرده‌اید و در مورد حزب توده نیز همواره وضع شما مشخص بوده است. او می‌گفت: اعلیحضرت مایل دارند که سران جبهه ملی نیز مانند شما موقعیت و وضع خود را نسبت به این دو موضوع روشن کنند و آنوقت ملاقات و مذاکره بعمل آید. او می‌گفت: منظور از ملاقات با شخص شما آماده کردن زمینه برای ملاقات دسته جمعی است. سرانجام، من پس از تصویب هیأت اجرائیه سازمان و مشورت مستقیم با آقایان صدیقی و سنجابی، به ملاقات رفتم. این ملاقات دو نفره در حدود سه ساعت طول کشید و در این ملاقات - مانند ملاقات اول که با اطلاع و مشورت آنجناب در گذشته صورت گرفته بود - من با کسب اجازه از لحاظ محتوی بحث مانند یک انسان با انسان صحبت کردم نه مطابق رسوم درباری. مذاکرات لاف‌از طرف من صریح و رک و ساده بود. در طی مذاکرات شاه تقریباً "دو بار عصبانی شد، ولی من تسلیم نشدم. مثلاً در یک مورد او تصور می‌کرد - با لاف‌از نظر ظاهر به این می‌کرد - که نهضتی که آن پدر بزرگوار در رأس آن هستید پشتیبان زیادی بین توده مردم ندارد. در

جواب گفتم: آنچه در این مورد به عرض اعلیحضرت رسانده‌اند صحیح نیست و آنچه من بعرض می‌رسانم با واقعیت تطبیق می‌کند. در مقابل مقاوت مجدد او در برابر این حرف گفتم: اگر اعلیحضرت انتظار دارند من هم مانند درباریان هرچه را فرمودید تأیید کنم، مسأله دیگرست، اما اگر اعلیحضرت مایل هستند از واقعیات موجود اجتماعی آن طور که هست نه آن طور که مورد پسند است اطلاع حاصل کنند، آنچه که من عرض می‌کنم صحیح است. این را انصاف می‌دهم که در تمام مواردی که من مقاوت کردم و توضیح دادم بالاخره قانع شدند! در باره رفیراندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان فریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه برکردن آنست. بالاخره ایشان سفارشی را به‌توسط من به‌سران جبهه ملی دادند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمر یا زید باشد، من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجاسی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. او می‌گفت: من از آنها فقط دو اطمینان می‌خواهم: اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند، ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفتم: البته مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من صالح‌ها با دیگران فرق ندارند.

من این مطلب را به آقایان اطلاع دادم ولی در آن روزها بازار منفی‌بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته، حتی عوام فریب‌هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی، در عمل، نشان دادند که مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند. آنها نشان دادند که هدفشان محبوب‌القلوب بودن صرف است نه اقدام و خدمت اجتماعی که محبوبیت تاریخی بیاورد. آنان در سنگر راحت منفی‌بافی موضع گرفتند.

در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه‌گونه امتیاز را بمنفع
 نهضت ملی می‌شد گرفت اعلام کردن دو کلمه در باره قانون اساسی و حزب
 توده می‌توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی و خارجی مشخص و روشن
 سازد. ولی رهبران این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن که سرانجام خود
 تبدیل به مدافع قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت‌هایی
 که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد، مجبور شدند بارها بر علیه
 حزب توده و رادیکال‌های وابسته به شوروی اعلامیه بدهند. حال آنکه اگر از اول
 وضع را روشن کرده بودند مجبور به چنین دنباله روی‌هایی نمی‌شدند. بهر
 صورت اگر درست عمل شده بود، ممکن بود جنبه ملی به جای دکترا امینی
 روی کار بیاید ولی چنین نشد. در دوره حکومت دکترا امینی نیز فرصت نوع
 دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد
 پس از امینی حکومت ملی تشکیل داد، اما رهبران جنبه با اشتباه کاری‌های
 حیرت‌انگیز این فرصت را نیز از دست دادند (تحلیلی از این وقایع در دو
 اعلامیه «نیرماه و آبان ماه جامعه» سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران انجام
 گرفته که به حضورتان تقدیم می‌شود). نتیجه این ندانم کاری‌ها آن شد که
 شعارهایی که می‌بایست از طرف نهضت ملی ایران مطرح شود و مبارزات مهمی
 به دنبال آن صورت گیرد مطرح نشد و ابتکار کار به دست هیأت حاکمه افتاد.
 اما گرچه حالا رژیم هیأت حاکمه موفق شده موقناً دهقانان را بفریبد و بهمین
 مناسبت از موقعیت خود خیلی راضی است، با این همه بزودی بمناسبت شروع
 دوران ساختن در روستاها و شهرها با مشکلات بزرگی مواجه خواهد شد. یک
 مبارزه جدی در پیش است که نهضت ملی ایران باید خود را برای آن آماده
 کند. به علت آن که در این مرحله روابط طبقات مختلف اجتماعی به شدت
 طرح خواهد شد، نهضت ملی ایران باید یک محتوی اجتماعی خیلی بیشتر از
 گذشته داشته باشد و برای مشکلات مختلف اقتصادی - اجتماعی راه حل‌های
 متری عرضه کند.

ما ، در گذشته ، سهم خود را انجام داده‌ایم و در آینده نیز سعی از کوشش باز نخواهیم ایستاد . سهم ما در این جنبش و مخصوصاً در دوران اخیر در درجه اول به وجود آوردن دکترین برای نهضت و نشان دادن راه‌حل‌های صحیح است که تاکنون تا حدود نسبتاً زیادی به این وظیفه عمل شده و در راه تکمیل آن کوشش می‌کنیم . از سوی دیگر کوشش ما این بوده است که برای سازمان بخشیدن به نهضت کادر فعال و با معلوماتی تربیت کنیم . و این وظیفه نیز تا حدود زیادی انجام شده است و در صورتی که یک رهبری متمرکز و آگاه برای نهضت ملی ایران به وجود آید ، کادرهایی که ما تربیت کرده‌ایم کمک بزرگی برای این رهبری خواهد بود .

ما در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد همان دشمنان گذشته بلکه بیشتر را داریم و داشتیم . اما در عوض دوستان و هواداران زیادی بخصوص از صفوف حزب نوده به دست آورده‌ایم . همچنان که مستحضر هستید ، پس از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی ، در بعضی از احزاب کمونیست تصفیه‌هایی بعمل آمده است که آن را "غیر استالینی کردن" نام نهاده‌اند . اما هنوز این تصفیه در بعضی از احزاب کمونیست و از جمله حزب نوده بعمل نیامده است و به همین مناسبت ما هم چنان مانند گذشته در معرض تهمت و اتهام آنان قرار داریم . تصور می‌کنم جنابعالی خود از یکی دو مورد این داستان بردازی‌ها با اطلاع گشتابید ، ولی این گونه افتراها و افسانه‌ها تنها مربوط به داخل ایران نیست ؛ بعنوان نمونه در حدود یکسال و نیم پیش یک تودهای استالینی مقیم فرانسه موفق شد با استفاده از عدم اطلاع مسئولان هفته‌نامه "نوول اسپرواتور" - که گرایش سوسیالیستی دست چپ مستقل دارد و به همین جهت مورد علاقه ما و رفقای ما در آن کشور است - سه مقاله در باره اوضاع ایران بنویسد . قسمت مهمی از این مقاله صرف تهمت و افترا به این جانب شده بود و از جمله نوشته شده بود که : در تهران خلیل ملکی ناسی هست که مستشار و معتمد سفارت آمریکا و شاه ایران است و با دستور شاه تا حالا سه بار در احمد آباد

با دکتر مصدق ملاقات و مذاکره کرده است تا بین شاه و مصدق آشتی برقرار کند، اما چون مصدق سازشکار نیست تن به این موضوع نداده و ملکی را از خود رانده است!

اما در عوض، در برابر این گونه دروغ‌گوئی‌ها و افسانه پردازی‌ها، بسیاری از کمونیست‌های سابق ایران مخصوصاً پس از جریان‌ات کنگره، بیستم حزب کمونیست شوروی (که خروشچف کج‌روییها و خطاها و جنایات استالین را در آن کنگره با صراحت آشکار ساخت) نسبت به ما علاقه و دل‌بستگی و ارج فراوانی پیدا کرده‌اند. بعنوان نمونه می‌توانم مورد زیر را ذکر کنم: مهندس شرمینی که رهبر سازمان جوانان حزب توده بود به پانزده سال حبس محکوم شد، ولی با آن که تمام رهبران درجه اول که به مرگ محکوم شده بودند از زندان آزاد شده‌اند، او هنوز در بند است. علت سخت‌گیری دستگاه حاکم به او اینست که او حاضر نشد مانند دیگر رهبران اعتراف نامعای به دستگاه حاکم بدهد و تاکنون با کمال شهامت ایستادگی و مقاومت کرده است. به جای آن او بموسیله مادرش نامعای برای من فرستاد که در همان موقع در "نبرد زندگی" چاپ شد و در آن نامه از جمله چنین نوشته بود: "... به این جهت من از صمیم قلب به مناسبت سوگظنی که نسبت به شما و عقاید شما داشتم پوزش می‌طلبم و صریحاً اعلام می‌کنم که درک نادرست مسائل اجتماعی و تأثیر محیط و احساسات تعصب آمیز آن روزها مرا مانند بسیاری از جوانان حزبی به طریقی می‌راند که از تعمق و تعقل در باره نظریات شما دوری‌گزینم. نتیجه آن شد که سالها در گمراهی بسر بردیم و به سرمان آن آمد که می‌دانیم. من در برابر قدرت تشخیص علمی و شهامت اخلاقی شما که در برابر طوفانی از تهمت و افترا جسورانه پایداری نمودهاید سر تکریم فرو می‌آورم و ضمن آرزوی توفیق بیشتر شما.....". خوشبختانه امروز اوضاع با سابق خیلی فرق کرده است و افکار عمومی جبهه ملی و اعضا فهمیده، سابق حزب توده به خوبی خیانتکاران و اشتباه کاران را شناخته‌اند و دست دوستی به سوی ما دراز کرده و صحت نظریات و قضاوت‌های اجتماعی ما را به خوبی دریافته‌اند.

در عرض این مدت، صرف نظر از جبهه داخلی، ما در محافل بین‌المللی نیز پیروزی‌هایی به دست آورده‌ایم و در شناساندن نهضت ملی ایران که آن پدر بزرگوار در رأس آن هستید کوشش‌هایی بعمل آورده‌ایم: در سال گذشته، این جانب در سه کنفرانس بین‌المللی دعوت داشته و شرکت کرده‌ام. این کنفرانس‌ها (با آن که در مواردی شخصیت‌های مهم دولتی کشورها نیز در آن شرکت داشتند) کنفرانس‌های دولتی نبودند. در هر سه کنفرانس از این جانب بعنوان رهبر جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران دعوت شده بود که به اتفاق دو نفر از رفقای جامعه سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا در آن شرکت کردم. کنفرانس اول کنگره بین‌الملل سوسیالیست‌ها بود که در شهر رم تشکیل شد و از ما بعنوان "ناظر" دعوت بعمل آمده بود، زیرا ما به مناسباتی مایل به عضویت رسمی در آن بین‌الملل نیستیم. کنفرانس دیگر در شهر بادن در کشور اطریش بود که به مطالعه و بحث درباره کشورهای در حال رشد اختصاص داشت و علاوه بر شخصیت‌های مهم بین‌المللی، بسیاری از نمایندگان آسیائی و افریقائی در آن شرکت داشتند. کنفرانس سوم در شهر زالسبورگ در اطریش بود که نمایندگان حدود شصت ملیت از اروپا و آمریکا و آسیا و افریقا و آمریکای لاتین در آن شرکت داشتند و موضوع بحث مربوط به همکاری بین کشورهای پیشرفته صنعتی و کشورهای در حال رشد بود. من به کنگره رم به خرج تشکیلات جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران مسافرت کردم و مخارج دو کنفرانس دیگر به همت مؤسسات اجتماعی اروپا تأمین شده بود. در هر سه کنفرانس قسمت اعظم بحث هیأت نمایندگی ایران مربوط به مسأله نفت و شناساندن نهضت ملی ایران بود. در این جا، محض اطلاع آنجناب، مختصری از جریان کنفرانس زالسبورگ را به عرض می‌رسانم: ما گزارش نسبتاً مفصلی از اوضاع اجتماعی ایران و کمک‌های خارجی که شده بود و نتایجی که گرفته نشده بود به کنفرانس دادیم که قسمت آخر آن مربوط به کنسرسیوم نفت بود در این گزارش من با زبان ارقام و اعداد نشان داده بودم که سرمایه‌گذاری در نفت، آن طوری که خیلی از کارشناسان بین‌المللی تلقی می‌کنند، کمکی به

کشورهای در حال رشد نیست بلکه استثمار آنهاست. و با تکیه به یک ضرب‌المثل آلمانی، تقاضا کردم که "بچه را به نام حقیقی خود" بنامیم: کمک را کمک و استثمار را استثمار بنامیم. در این قسمت، بحثی در بارهٔ ملی شدن صنعت نفت ایران بعمل آمده بود. پس از پایان سخنرانی من یکنفر از هیأت نمایندگان آمریکا - که زیر نظر یک نمایندهٔ کنگره آمریکا بود - در ضمن سخن رانی خود به گزارش من اشاره کرده و گفت که او اصولاً حق ملی کردن صنایع را برای کشورهای در حال رشد صحیح می‌داند، زیرا این حق ناشی از حق حاکمیت ملی است، اما باید توجه داشت که پیمانهای بین‌المللی نیز محترم هستند و باید احترام آنها محفوظ بماند. من از این که در آن کنفرانس به امتیاز کنسرسیوم نفت لقب "پیمان بین‌المللی" داده شد، سخت تحریک و عصبانی شدم و طی یک یادداشت مختصر از رئیس کنفرانس (که وزیر دارایی تونس بود و من در ضمن راه با او آشنا شده بودم) درخواست کردم که استثنائاً اجازه بدهد تا چند دقیقه‌ای اظهار نظر بکنم. پس از این که اجازه داده شد چنین گفتم: در این جا بحث شد که بار کنفرانس را با سخنرانی‌های ضد امپریالیستی سنگین تر نکرده و به مسائل عینی بپردازیم (وزیر خارجهٔ اطریش در ضمن افتتاح کنفرانس چنین توصیه کرده بود!). هر چند که جنبه‌های سیاسی امپریالیسم هنوز پایان نیافته، بهر صورت جنبه‌های اقتصادی امپریالیسم قرن نوزده تقریباً دست‌نخورده باقی مانده است. من در گزارش خود سرمایه‌گذاری خصوصی را در صنعت نفت که ادامهٔ همان امپریالیسم اقتصادی قرن نوزده است مورد بحث قرار دادم. امروز، در این جا، صحبت از "محترم بودن" پیمانهای بین‌المللی شد و امتیاز صنعت نفت ایران به کنسرسیوم نیز بدین عنوان خوانده شد. لابد پیمان بین‌المللی پیمانی است که بین ملت‌ها یعنی دولت‌های منتخب ملت‌ها منعقد شود. اما در صورتی که بعضی از هیأت‌های حاکمه سران نهضت‌های ملی را زندانی کنند و پیمان‌هایی برخلاف مصالح ملت منعقد سازند، چگونه می‌توان این پیمانها را "محترم" شمرد؟ آری این گونه پیمانها برای نمایندگان تراست‌های بزرگ محترم‌اند، اما برای ملل کشورهای

نفت خیز غیر محترم . من دیروز قسمتی از گزارش خود را برای رعایت اختصار تلخیص کردم . اکنون ترجمه انگلیسی آن در دست منست و با وجود این که تلفظ انگلیسی من بد است از روی همین متن قسمت مربوط را می خوانم . ترجمه انگلیسی من بد است زیرا انگلیسی را در زندان پیش خود یاد گرفتم ، همان زندان هایی که هیأت های حاکمه پر می کنند آنها را تا بتوانند پیمانهای بین المللی " محترم " برای مدعیان و " غیر محترم " برای ملل خود منعقد سازند . در زمان حکومت آیزنهاور ، سناتور گندی به معیت هشت نفر سناتور از جمله سناتور همفری مراسلای برای آیزنهاور فرستادند که در آن از جمله چنین گفته شده بود : " کمک های نظامی آمریکا برای سرپانگه داشتن هیأت های حاکمه ای به کار می رود که به اکثریت ملت خودشان متکی نیستند . " یکی از این نوع هیأت های حاکمه حکومتی است که در ایران در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیش آمد . در آن زمان نخست وزیر قانونی کشور دکتر محمد مصدق به همراه هزاران نفر از جمله من توسط کودتائی در زندان انداخته شدند تا حکومتی که متکی به اکثریت ملت خود نبود یک پیمان موسوم به " بین المللی " به وجود آورد که در نظر مدعیان محترم و در نظر ملت ایران غیر محترم است . متأسفانه آنچه را که سناتور گندی گفته و نوشته بود ، پرزیدنت گندی آن را فراموش کرد زیرا خود او نیز در راه به وجود آوردن با ادامه داشتن حکومت با دولت هایی که به اکثریت ملت خود تکیه ندارند کمک کرده و می کند . آری چنین است پیمان هایی که در این جا از " محترم " بودن آنها برای حفظ نظام بین المللی سخن به میان می آید .

پس از این صحبت مدعیان زیاد از نمایندگان کنفرانس و مخصوصاً نمایندگان آسیائی و آفریقائی با من تماس گرفتند و در باره حوادث دوران نخست وزیری آنجناب صحبت به میان آوردند . از جمله اینها ، پروفیسور ماهالانوبیس بود که به اضافه آقای نهرو ، سفیر هند در واشنگتن ، جزء هیأت نمایندگی هند بود . ماهالانوبیس را - که مشاور جواهر لعل نهروست - پدر نقشهای پنج ساله هند خواندند . در روز آخر کنفرانس او نزد هیأت نمایندگی ما آمد و از جمله گفت که : پس از صحبت های دیروز شما من فرصتی به دست

آوردم و تمام گزارش شما را با دقت خواندم و به شما تبریک می‌گویم که مسائل کشورهای عقب افتاده را خوب تشخیص داده و تجزیه و تحلیل می‌کنید و جای خوشوقتی است که هنوز هستند عناصری که با شایستگی نهضت ملی ایران را با شجاعت و تشخیص صحیح ادامه می‌دهند.

اگر به این مطلب اشاره می‌کنم به منظور خودستایی نیست بلکه برای گزارش دادن به آنجناب و اطمینان دادن این امر است که کاری را که شما با شایستگی شروع کردید نافرجام نخواهد بود و نسل جوان با ارزش و شجاع ایران و همه زحمتکشان و روشنفکران و دیگران آن را با لیاقت ادامه خواهند داد. فراموش نمی‌کنم پس از مراجعت از فلک الافلاک پسرم که در آن زمان دهساله و نوآموز بود می‌گفت: ما در مدرسه سازمان "پویندگان راه مصدق" به وجود آوردیم. آری، اکثریت بزرگ ملت ایران پویندگان راهی هستند که نام آن پدر بزرگوار علامت و نشانه آنست. و منظور از این گزارش نیز اینست که ما هم می‌کوشیم سهم خود را در این جهاد مقدس در صحنه ملی و بین‌المللی با شایستگی انجام دهیم.

و اینک درخاتمه گزارش ما به اعضا کمیته مرکزی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را حضورتان معرفی کنم:

منوچهر صفا - یکی از قدیم‌ترین مبارزان نهضت، تئوریسین دقیق مسائل اجتماعی و نویسنده با قریحه شیرازی که دارای سجایای برجسته و قابل احترام است.

مهندس ابوالقاسم قندهاریان - از زمان حزب توده در نهضت ما شرکت داشته، دانشمند آمارشناس و تحلیل‌کننده علمی اوضاع اجتماعیست.

عباس عاقلی زاده - دانشجوی حقوق و یکی از فربزترین و شجاع‌ترین سازمان‌دهندگان تشکیلاتی است.

رضا شایان - ناشر "نبرد زندگی"، از پابرجاترین مؤلفان این مکتب، کارمند کارخان وزارت کار و یکی از بهترین آشنایان امور کارگری.

حسین سرشار - یکی از همراهان قدیمی در حزب توده و انشعاب بعدی ما از آن حزب. تئوریسین لایق و با سبیه.

علیجان شانسی - معمار زحمتکش و لایق و مسئول امور کارگری، دبیر سندیکای ساختمانی (اگر سازمان امنیت بگذارد!)

داریوش آشوری - دانشجوی مبارز و آگاه، هنرمند و نویسنده، مبارز که آینده خوبی برای او پیش بینی می شود.

دکتر غلامرضا وثیق - عضو سابق وزارت کار، کارشناس امور کارگری و شرکت های تعاونی و از مبارزان قدیمی، ناشر علم و زندگی.

دکتر هوشنگ ساعدلو - دکتر کشاورزی و حقوق روستائی. از سازمان جوانان حزب توده تا حالا در ایران و اروپا در مبارزات نهضت ملی شرکت داشته.

خلیل ملکی - دانشجوی علوم اجتماعی.

علاوه بر اینها عددهای از اعضا کمیته مرکزی در شهرستانها اقامت دارند که هر سه ماه یکبار در جلسه عمومی کمیته مرکزی در تهران شرکت می کنند. رهبری در دست هیأت اجرائیه است که از افراد کمیته مرکزی انتخاب شده است. اعضا کمیته مرکزی در شهرستانها عبارتند از:

خانم دکتر پروین فخرائی - پزشک جوان و محقق که از سازمان جوانان حزب توده به بعد در تمام جریانهای نهضت وارد بوده و تئوری دان مسائل اجتماعی است و در سازمان خرمشهر و آبادان فعالیت می کند.

علی زرینه باف - یکی از فرهنگیان برجسته آذربایجان که در مبارزات پس از ۲۸ مرداد در آذربایجان نقش برجسته داشته و دارد.

هورفر - یکی از فرهنگیان برجسته و مورد اعتماد همه در اصفهان.

دکتر محمد حسین سعیدی - در مبارزات پیش از کودتای ۲۸ مرداد در تبریز و پس از آن در مازندران سهم بسزائی داشته و دارد .

دکتر فاتحی - در مبارزات پیش از ۲۸ مرداد در تبریز و فعلاً در گیلان شرکت مؤثر داشته و دارد .

مایل بودم در اینجا از عدمای از دانشجویان و کارگران جوان و برجسته نام ببرم که محض اختصار از آن صرف نظر می‌نمایم و تنها به ذکر اسامی چند تن از اعضا، جامعه، سوسیالیست‌های ایرانی در اروپا که بزودی به تهران برمی‌گردند اکتفا می‌کنم :

دکتر امیر پیشداد - پزشک برجسته و لایق ، تئوریسین متبحر در مسائل اجتماعی ، سازمان دهنده، برجسته که دارای تمام اوصاف و سجایای یک رهبر واقعی است . من به آینده، او امید و ایمان زیاد دارم .

دکتر فرخ داداش پور - جامعه شناس دقیق و متبحر و مبارز با شور و شوق که نقش بزرگی در تبلیغات و تعلیمات بازی می‌کند .

دکتر مهدی آریان - یک سازمان دهنده و تئوری دان برجسته که در تمام دوران بعد از ۲۸ مرداد تشکلات دانشجویان ایرانی در اروپا را در راه نهضت ملی زنده نگاه داشته .

مهندس حسین ملک - از سازمان جوانان حزب توده به بعد مازر پورشور و شجاع تئوری دان و دانشمند برجسته . در زالتسبورگ یکی از پروفیسورهای فرانسوی او را افتخار دانشکده، خودشان معرفی کرد . آقای آلبرت گارتی ، دبیر بین‌الملل سوسیالیستها ، در یکی از نامه‌های اخیر خود به من ، او را کارشناس برجسته بین‌المللی معرفی کرد که آینده، درخشانی در انتظار اوست .

حال که صحبت از اشخاص به میان آمد مایلیم از شخصی صحبت کنم که هرچند در مبارزات اجتماعی سهم مستقیم زیادی ندارد ، اما اگر من سهمی در این مورد دارم قسمت بزرگ آن مرهون کمک و باری اوست . او همسر من

شجاعانه و موجب سرافرازی من بود . در تمام دوران زندگی که من حتی چند ماه پشت سر هم استراحت فکری با جسمی نداشتم ، او شجاعتانه در کنار من بوده و چرخ زندگی را با زحمات شبانه روزی خود راه انداخته است . او که می داند که من به طور اختیاری این راه را برگزیده ام ، هرگز فشار اخلاقی به من وارد نکرده است که در زندگی راهی غیر از مبارزه در شاهراه نهضت ملی و ایده آل های اجتماعی برگزینم بلکه خود در این راه پرشور و شر که پیموده ام ، با فداکاری و از خودگذشتگی همواره یار شاطری بوده است . اینک که من با یکی از فرزندانم که قصد تحصیل دارد عازم خارج هستیم ، از راه حقوق دولتی یا تقاعد تنها قادر به ادامه زندگی دونفری هستیم و او که همواره مدیر و معلم مدرسه و کمک مؤثری برای زندگیمان بوده ، از راه حقوق معلمی زندگی خود و دو فرزند دیگرمان را اداره خواهد کرد .

در خاتمه به عرض می رساند که مسافرت من به خارج به معنای خستگی و کناره گیری از سیاست نیست و من با آنکه شصت سال دارم از لحاظ جسمی و روانی برای مبارزه آمادگی کامل در خود حس می کنم . بهر تقدیر ، پس از مدتی دور بودن از ایران در صورتی که کمیته مرکزی جامعه لازم بداند و یا به مناسباتی آنجناب اشاره فرمایند برای مراجعت و از سرگرفتن فعالیت در ایران آماده هستم . هرچند که در مدت اقامت در اروپا شاید در سیاست روز مداخله نداشته باشم ، ولی از جنبه فکری و کمک برای غنی ساختن مکتب نهضت ملی ایران بسهم خویش کوشش خود را ادامه خواهم داد .

این نامه را آخرین خدا حافظی تلقی نمی کنم و امیدوارم روزی در شرایط مساعدتر از حضور آنجناب و راهنمایی های ارزنده آنان استفاده کنم .

با سلام های توأم با تأثرات و تلخی های
مربوط به گذشته و امید و ایمان به
آینده

خلیل ملکی
تهران - اسفندماه ۱۳۴۱

نامه دکتر مصدق

به خلیل ملکی خلیل ملکی

تهران کوچه رامسر دفتر مجله علم و زندگی
خدمت جناب آقای خلیل ملکی ادام الله بقائه

احمدآباد ۱۸ آبان ماه ۱۳۴۰

قربانت گردم از اظهار لطفی که فرموده‌اید متشکرم و
قسمت این بوده که باز بتوانم مراسم ارادت خود را تجدید
کنم.

دکتر محمد مصدق

توضیح در باره «ابتکار جالب» دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در امر تاریخنگاری

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان استاد دانشگاه آکسفورد لندن در هنگام تحریر و تنظیم کتاب «خاطرات سیاسی خلیل ملکی» و درج آن نامه (نامه اسفند ۱۳۴۱) در آن کتاب، در صفحه ۴۸۶ آن کتاب، ابتکار جالبی بکار می برد که خوانندگان آن کتاب چنین تصور کنند که ، دکتر مصدق به آن نامه (برپایه سنت همیشگی اش) پاسخ داده و از آن طریق بر اظهارات و احکام مطرح شده از سوی خلیل ملکی در آن نامه، صحه گذاشته است - . برای کسب اطلاعات بیشتر در باره آن «ابتکار جالب» و شیوه تاریخنگاری آن استاد محترم، به لینک زیر مراجعه کنید.

http://www.ois-iran.com/2011/aban-1390/ois-iran-1162-namahe_dr_mossadegh_be_khalil_maleki-18_aban_1340.pdf

نشریه اینترنتی جنبش سوسیالیستی
نشریه سازمان سوسیالیست های ایران - سوسیالیست های طرفدار راه مصدق

www.ois-iran.com / socialistha@ois-iran.com